

درباره کتاب «تمدن‌نمایشی»، از تازه‌های نشر طرح نو

۱۱ جستار تازه از اندیشمندان نامدار

خادم ا متون مشتمل بر واکاوی مباحث و مفاهیم کهنه یا تازه از منظرى متفاوت یا بدیع، آن هم به قلم نویسندگان یا اندیشمندان نامدار، همیشه خواندنی هستند. اگر این مطالب در قالبی مانند جستار، و جذاب و همه فهم نوشته شده باشند، از دایره محدود آکادمیک یا تخصصی فراتر می‌روند و خوانندگان پرشمارتری پیدا می‌کنند. کتاب «تمدن نمایشی»، که نشر طرح نو آن را به تازگی منتشر کرده است، در این دسته قرار می‌گیرد. این اثر شامل ۱۱ جستار از ۱۰ نویسنده، فیلسوف و اندیشمند سرشناس است که به موضوعاتی همچون شادی، مرگ، دین، سیاست، تمدن و خدا پرداخته‌اند. جستارها و نویسندگان این کتاب عبارت‌اند از: آرمان‌های محکوم به شکست؛ از ماریانا آلساندری، «مردگان چه دینی بر ما دارند؟» از ایسکرا فیلوا، «اهمیت زندگی پس از مرگ؛ یک نگاه جدی» از ساموئل شفلر، «تدریس کالون در کالیفرنیا» از جان‌اتان شیپان، «فلسفه به‌مثابه هنر مردن» از کاستیکابراداتان، «تمدن نمایشی» از ماریو بارگاس یوسا، «آنچه دین به ما می‌دهد (کلمه نمی‌تواند)» از استیفن تی. آزما، «اندیشیدن درباره مرندگان» از پیتر سینگر، «خطر اخلاقی پهباده‌ها» از جان کاک و سارا کریس، «چرا هزینه اضافی؟» از پیتر سینگر و «وقتی مُردم چه دیدم؟» از دنیل کلاین. آنچه در ادامه می‌آید برشی است از جستار «تمدن نمایشی» نوشته یوسا:

«منظور از تمدن نمایشی تمدن دنبایی است که در آن سرگرمی بالاترین و افتخارآمیزترین جایگاه از نظر مقیاس ارزش‌گذاری را دارد و خوش‌گذرانی و فرار از ملال اشتیاقی همگانی است. بدیهی است که داشتن چنین هدفی در زندگی کاملاً مشروع است – فقط یک خشک مغز متعصب می‌تواند اعضای جامعه را بابت اینکه می‌خواهند آرامش، سرگرمی و تفریح را در زندگی‌های غالباً محصور در یکنواختی‌های غم‌افزا و گاه ویرانگر روح یگنجانند سرزنش کند، اما وقتی این میل طبیعی به لذت بردن از خویشتن تبدیل به ارزشی والای می‌شود، پیامدهای غیرمترقبه‌ای دارد، ابتذال فرهنگ و رواج جلفی، ادبیات جلف در کنار سینمای جلف و هنر جلف، این احساس را به خواننده‌ها و بیننده‌ها می‌دهد که فرهیخته، انقلابی، مدرن و پیشتانزد، بی‌آنکه مجبور به انجام کوچک‌ترین تلاش فکری باشند.»

«تمدن نمایشی»، نوشته ماریو بارگاس یوسا، پیتر سینگر و دیگران، ترجمه کیوان شعبانی مقدم، نشر طرح نو، ۹۸صفحه، ۱۰۰هزار تومان.

پاداشت عزت...! فولادوند در شماره جدید مجله «نگاه‌نو»

مترجمی که از نادره مردان روزگار ماست

عزت...! فولادوند از مترجمانی است که از او و کارنامه‌اش با تحسینی آمیخته به احترام یاد شده است. او در ترجمه در زمینه‌های مختلفی طبع آزمایی کرده است، از رمان گرفته تا آثار سیاسی، تاریخی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و...به‌خصوص- فلسفی. «جامعه‌باز و دشمنان آن» (اثر مهم کارل پوپر)، «فلاسفه بزرگ؛ آشنایی با فلسفه غرب» (نوشته برایان مگی)، «آزادی و خیانت به آزادی» (آیزایا برلین)، «آیا انسان پیروز خواهد شد؟» (ازاریک فروم)، «آمریکایی آرام» (گراهام گرین) و «به یاد کاتالونیا» (جورج اورول) شماری اندک از آثاری هستند که او در طول بیش از نیم قرن به فارسی برگردانده است.

مجله «نگاه نو» در تازه‌ترین شماره خود، با قراردادن عکسی از فولادوند بر جلد، صفحاتی را به‌پاداشت او اختصاص داده‌است. علی میرزایی، صاحب‌امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر این مجله، در یادداشتی با عنوان «عزت...! فولادوند؛ مترجم دانا و توانای عصر ما»، نوشته است: «از زمان انتشار نخستین شماره 'نگاه نو' در مهرماه ۱۳۷۰ تا امروز، نزدیک به ۱۱۰۰تن با آن همکاری کرده‌اند. نگاه کنید به کتاب 'نگاه نو، سی سال در جست‌وجوی حقیقت و آزادی' (نشرنگاره آفتاب، بهار۱۴۰۰). درمیان این ۱۱۰۰تن، که‌هریک به قدر مرتبه خود در ماندگاری و نامورشدن 'نگاه نو' مؤثر بوده‌اند -می‌توان بیست همکار را مشخص

کرد که، اگر آنان نبودند، 'نگاه نو' نبود، عزت...! فولادوند (ز: پنجم دی ۱۳۱۴) در این سیاهه بیست نفری جایگاهی والا دارد.»

مصطفی ملکیان، عبید... کوثری و آیتین گلکار از نویسندگان صد و چهل ویکمین شماره «نگاه نو» هستند. این مجله با بهای ۲۰۰هزار تومان عرضه شده است.

زین قدیپا

علیرضا حیدری امدرس‌ویراستاری

- ناویراسته**❌

اون مئه همیشه با من برخورد کرد و نتونستم تحملش کنم.

- ویراسته**✔️

۱. اون مٚ همیشه با من برخورد کرد و نتونستم تحملش کنم.

۱.۲ اون مٚل همیشه با من برخورد کرد و نتونستم تحملش کنم.

- نکنه**👉

در گفتاری نویسی و شکسته نویسی هم قواعد را رعایت کنیم.

#زین-قدیپا‌رسی

شکر



فرهنگ و ادبیات

آنچه گفتم ز مدحت و ز غزل
روسیاهی برای دیوان بود
به جز از مدح آل پیمبر
آنچه گفتم تمام هذیان بود

مدخل

نگاهی به اشعار آیینی و غدیریه محمد کاظم صبوری، ملک الشعرای آستان قدس

امروز روز تقویت دین مصطفاست

علیرضا حیدری

ملک الشعراپی آستان قدس رضوی تاریخچه‌ای طولانی دارد. البته در دوره‌های مختلف تاریخی و دربارها به چنین عنوانی برمی‌خوریم؛ باین حال، بنا بر روایتی، ملک‌الشعراپی آستان قدس رضوی به عصر قاجار برمی‌گردد، چنان‌که غلامحسین افضل‌الملک، در «سفرنامه خراسان و کرمان»، درباره محمدکاظم صبوری (پدر محمدتقی بهار)، ملک‌الشعراپی آستان قدس رضوی، می‌گوید:

«وی عرضیه‌ای به ناصرالدین‌شاه نوشت و تقاضا کرد که شاه او را به لقب 'دعبل‌العجم' ملقب کند (داشتن القاب همیشه‌توأم با مستمری‌سالیانه‌از بودجه‌رسمی مملکت بود)، ولی‌شاه که عرضیه راخواند، فرموده‌بودکه 'دعبل‌العجم' لفظ خام غیرومانوس و خارج از استعمال است، او را باید در آستانه رضویه لقب ملک‌الشعراپی داد، لہذا درباره او فرمان ملک‌الشعراپی صادر شد.» اما، بنا به روایتی دیگر، محمدکاظم صبوری، به دلیل اقامت در مشهد و شعرخوانی در جوار حضرت‌رضا^(ع)، لقب ملک‌الشعراپی را با خود به آستان قدس آورده بود؛ وی، هم در دوره ناصرالدین‌شاه و هم در دوره مظفرالدین‌شاه، ملک‌الشعرا بود. با این همه، صبوری همیشه آرزومند بود که مقام دعبل‌خزاعی، شاعر عرب مداح و ستایشگر حضرت رضا ^(ع)، را داشته‌باشد:

زآن سان که به دعبل‌شه دین چشم‌رضا داشت
اینک به صبوری به همان چشم تو بنگر

- ملک‌الشعرا صبوری و مدح اولیای دین

محمدکاظم صبوری، متخلص به «صبوری»، متولد

کلمه سوم: «الناس بز ما نهم اشبه منهم بآناهم»، [...] معنی این کلمه به پارسی: **مردمان در زمانه نگرند و به افعال او اقتدا نمایند؛ هرکه را بنوازد ایشان بنوازند و هرکه را زمانه بیندازد ایشان**

میراث

خراسان

شب اگر مدح ناکسی گفتم
روز طبعم از آن پیشیمان بود
هرکه را گفتم این فرشته بُود
چون بدیدم بتر ز شیطان بود

بود دیوی ربوده خاتم جم
آن که پنداشتم سلیمان بود

محمدکاظم صبوری

کتیبه‌ای است که در رواق دارالسیاده به یادگار مانده است؛

درگهی کآیینه‌اش آیین عرش کبریاست
قدسیان را بر درش پیوسته روی التجاست
درگهی گردون سمو و بقعه‌ای کیوان علو
روضه‌ای رضوان غلام و کعبه‌ای جنت صفاست
سقف آن عالم پناه و فرش آن عرش اشتباه
خاک آن عنبرسرسشت و خشت آن بیضاضیاست
مہبط فیض الہی مرکز سزّ وجود



محمدکاظم صبوری(چپ) در کنارفرزندش، محمدتقی

دوست اند آن که را ز مانه نواخت
دشمن اند آن که را ز مانه فکند

رشیدالدین وطواط
«مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب»

نیز بیندازند، و بر سنت پدران خویش
نروند و به گذشتگان خویش تشبه نکنند.
شعر:
خلق را نیست سیرت پدران
همه بر سیرت زمانه روند

درباره «به‌یاد کاتالونیا»، کتابی مهم، اما مهجور، از خالق «۱۹۸۴» و «مزرعه حیوانات»

جرج اورول مستدنگار

هستند، در میان کلبه‌ای این آثار، دو کتاب از دیگران مقام بلندتر دارند: «کاتالونیا» و «قلعه حیوانات»

- تجربه مردن در اسپانیا

جان کری، در کتاب «تجربه‌های ماندگار در گزارش نویسی»^[۱]، برای نمونه، برشی از کتاب «به یاد کاتالونیا» را آورده‌است، گزارشی که اورول در آن، «با قلمی وصفی وریزبین، شرحی‌از جنگ وماجرای زخمی شدن خودش می‌دهد. کری این قطعه را «تجربه مردن در اسپانیا» نامیده‌است. تجربه‌ای که برای اورول تجربه‌ای به واقع نزدیک به مرگ بوده‌است. آنچه در ادامه می‌خوانید، تکه‌ای از ماجراست:

«خاستم حرف بزئم، ولی دیدم جز یک جیر جیر کوچک صدایم در نمی‌آید. بار دوم، بالاخره توانستم بیرسم گلوله به کجایم خورده‌است. گفتند به گلو. [...] به محض اینکه فهمیدم گلوله از یک طرف‌گردنم رفته و از طرف دیگر بیرون آمده، برایم مسلم شد که کارم تمام است. هرگز نشنیده بودم که انسان یا حیوانی گلوله به وسط‌گردنش بخورد و زنده بماند. [...] برای دو دقیقه، یقین کردم‌که کشته‌شده‌ام. حتی این هم جالب توجه بود - یعنی اینکه کسی بداند که چنین هنگام چه افکاری خواهد داشت. اولین فکرم، مطابق معمول، متوجه زئم بود. دومین فکرم آزردگی و ناراحتی شدیدی بود از اینکه می‌بایست این چنین با هم سازگار بودیم - ترک کنیم. به اندازه کافی فرصت بود که این موضوع را خیلی زنده و روشن احساس کنم. کفرم از این بدشناسی احماقانه‌درآمده بود. این قدر هم چیزی مهمل و بی‌معنا! دخل آدم بیاید، آن هم نه در جنگ، بلکه در این گوشه بوسیده سنگر، فقط برای یک لحظه‌ی احتیاطی! [...] برگ‌های سپیدارهای نقره‌ای حاشیه کانال به صورتم ماییده می‌شد. فکر می‌کردم چقدر خوب است زنده بودن در دنیایی‌که سپیدارهای نقره‌ای از خاک می‌روید.»

[1] تمام مطالب داخل گیومه از پیش‌گفتار عزت...! فولادوند است برترجمه‌اش از «به‌یاد کاتالونیا، که انتشارات خوارزمی آن را چاپ و منتشر کرده‌است.

[۲] نام کتابی است از جرج اورول که با ترجمه‌های مختلف، از جمله ترجمه بهمن دارالشفایی، منتشر شده‌است. ناشر این ترجمه نشر ماهی است.

[۳] این کتاب را علی‌اکبر قاضی‌زاده به فارسی برگردانده و دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها منتشر کرده‌است.

